

فردوسی و حماسه ملی ایران *

بقلم آرتور کریستن سن

(ترجمه مسعود رجب‌نیا)

«۱»

ایران در طی قرون، ادبیات شعری بسیار شگرفی فراهم آورده است. آثار فردوسی و عمر خیام و نظامی و جلال‌الدین رومی و سعدی و حافظ در سراسر جهان شناخته هستند و دانشمندان غربی آنها را ترجمه و بررسی و تفسیر کرده‌اند. سبب آنکه فردوسی در میان این شاعران طراز اول یابگامی بلند دارد، آن است که در اثر عمده خویش شرح گذشته مردمی را به نظم کشیده است که از همان آغاز پیدایش ایشان در تاریخ تأثیری بزرگ در مبادلات تمدنی و فرهنگی جهان داشته‌اند و در فراز و نشیب‌های حوادث، در انسانیت و فضایل مقامی بلند یافته‌اند.

بی‌گمان در گفتاری مختصر نمی‌توانم به جزئیات بپردازم و زندگی فردوسی را که نلد که دانشمند آلمانی با علم وسیع خود بررسی کرده است بیان کنم^(۱). می‌کوشم تا به اجمال اوضاع تاریخی زمان او را با چند نکته از زندگی او روشن کنم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

امدادت سامانیان که سراسر قرن دهم میلادی (برابر با قرن چهارم هجری قمری) را فرا گرفت جایگاه فرهنگ نوین ایران شد. تحت حمایت این دودمان

① این ترجمه مقاله‌ایست که اصل آن بران فرانسه در قسمت غیر فارسی کتاب «هزاره فردوسی» (صفحات ۱۶ تا ۲۷) چاپ شده است. اصل مقاله بران فرانسوی نیز جدا در قسمت غیر فارسی یادنامه جامع درج خواهد شد.

۱ - Des Iranische Nationalepos این اثر بزرگ سسکه بنای همه تحقیقات درباره حماسه ملی ایران است. این کتاب توسط بزرگ علوی به فارسی برگردانده شده و حماسه ملی ایران نام گرفته است (م).

بزرگ دورانی از شکوفائی از نظر زبان پدید آمد که تا آن هنگام در حکومت اسلامی سر کوب شده بود. گونه‌های تجدید حیات ملی، که از سرچشمه روایات کهن سیراب می‌شد، پدیدار گشت. وزیر ی چون بلعمی تاریخ طبری را به فارسی برگرداند، گرچه به اختصار پرداخت و شاعرانی چون رودکی و شهید پیدا شدند و مورد تشویق و نواخت امیران سامانی واقع گشتند. از همه اشعار این دوران آن مقدار مانده است که بتوان به نظر افت ذوق و باریکی اندیشه شعرای آن زمان پی برد.

سامانیان سنیان یا ک عقیدتی بودند. ولی متعصب و سخت گیر نبودند. در دوران آنان روح آزاداندیشی و بشر دوستی بزرگی فرمانرا بود که موجب رشد عشق به خاطرات ملی دوران « کفر » می گردید. به شهادت ابن الندیم تعداد فراوانی از آثار پهلوی به عربی ترجمه شد و روایات تاریخی و افسانه‌های ویندها و اندرزا و کلمات قصار گذشتگان از ادبیات دوران اخیر ساسانی که چه بسا ممکن بود در دنبال تحولات سیاسی راه زوال پیش گیرد نقل شد.

یکی از کتب پهلوی که سهم بزرگی از روح علمی و ادبی نخستین فردوسی را در خود داشت خداینامه که یا « کتاب فرمانروایان » بود که در اواخر دوران ساسانی شاید در زمان یزدگرد سوم گردآوری شده بود. این کتاب وقایعنامه‌ای رسمی یا دیوانی بود که از دوران نخستین پادشاهان جهان آغاز می‌شد و تا پایان پادشاهی خسرو دوم ادامه می‌یافت. بعدها بر آن تاریخ پادشاهان اخیر ساسانی را افزودند و از این متن که تنها پاره اخیر آن تاریخی بود به عربی ترجمه یا ترجمه به اختصار شد و بر آن وقایع اخیر و روایات عربی را که در سرزمین حکومت حیره پدید آمده بود افزودند.

یکی از مترجمان این متفق بود. هر گاه آثار حمزة اصفهانی و ابن قتیبه طبری و مسعودی و ثعالبی و فردوسی دیگران را با هم بسنجیم می‌توان به سلسله روایت‌ها و رسیدن آنها به ترجمه عربی خداینامه که اصل پهلوی آن کاملاً ناپدید شده است پی برد.

بر طبق مقدمه‌ای به‌نثر که در آغاز شاهنامه فردوسی گذاشته شده است ابو منصور المعمری مأموری بلندپایگاه در دیوان یکی از امیران سامانی بادست چهارتن زرتشتی که نام ایشان به جای مانده است شاهنامه منثورى پرداخته بوده است که به ابو منصور بن عبدالرزاق عامل ناحیت ملوس تقدیم شده و این شاهنامه منثور سرچشمه اسبیل منظومه دقیقی نخستین ناظم شاهنامه بوده است و سرانجام بعدست فردوسی به پایان رسیده است.

فردوسی خود در آغاز شاهنامه (چاپ فولرس ج ۱ ص ۸ بیت ۱۳۵ - ۱۴۳) باند کی ابهام منبع کار دقیقی سپس خودش را نمودار ساخته است. این کتابی است که پهلوانی از خاندان دهقان بر اساس گفته‌های چند دانشمند (موبد) زرتشتی نوشته است. بر طبق يك داستان رایج روایت کتب را شفاهی بر فردوسی فرود می‌خواندند. هر گاه تاریخ نمایی^(۱) را با حماسه فردوسی مقایسه کنند یعنی کاری که زوتنبرگ کرده در می‌یابند که دو روایت آشکارا به يك سرچشمه می‌رسند که همانا ترجمه عربی خداینامک است و واسطه میان این ترجمه و اثر فردوسی شاهنامه منثورى است که در آن مضامین داستانهای عشقی و پندیهات پهلوی درج شده بوده است. از این‌ها گذشته پیش از فردوسی اشعار حماسی وجود داشته است که سر می‌رساند به روایات کهن ایرانی ولی از آنها اثری نمانده است. تنها هزار بیت از دقیقی درباره تاریخ و پشتهاسپ (گشتاسپ نامه) و داستان زرتشت مانده است که فردوسی در اثر خویش مندرج ساخته است. زیرا که فردوسی دهقان زاده ملوس و یک مرد نجیب روستائی بود که می‌بایستی حماسه پهلوانی و دلیری را در اثر خویش زنده کند.

در هنگامی که فردوسی خود را برای دنبال کردن کاری که دقیقی ناتمام گذاشته بود آماده می‌کرد نسخه‌های خطی شاهنامه منثور کمیاب شده بود و مدت‌ها در جستجوی يك نسخه از آن بود:

زمانه سراسر پر از جنگ بود بدجویندگان بر جهان تنگ بود^(۱)
 سرانجام دوستی که در طوس داشت متن را برای از فراهم ساخت و فردوسی دست
 به کار برد و در این مهم متکی بود به پایمردی يك دوست توانای دیگرش که بعدها
 گرفتار مرگ پیشرس گشت. در ایات ۱۷۵ - ۱۸۷ چاپ فولرس شاعر از این دوست
 خود یاد میکند و او را ابو منصور بن محمد (یعنی ابن عبدالرزاق؟) می خواند. اما
 چه بسا که این ایات از شاعر ما نباشند. حی بن قتیبه عامل طوس کار فردوسی را
 با کمک مالی و دو همشهری فردوسی به نامهای علی دیلم و ابودلف با کمکهای گوناگون
 روبه راه کردند.

اگر بتوان به روایت نظامی عروضی^(۲) مؤلف چهار مقاله که بیش از يك قرن
 پس از مرگ فردوسی می زیسته اعتماد کرد. علی دیلم شاهنامه را دهفت مجلد کرد
 آورده بود و ابودلف آنها را از برداشت ضمناً تحسین های بی انتقاد این دو تن گویا شاعر
 بی قرار ما را رنجه ساخته است:

بیاید جز احتشنان بهرام بگفت اندر احتشنان زهرام^(۳)

پس از آنکه شاعر کار خود را نخستین بار در ۳۹۹/۴۰۰ م. به پایان رساند آن
 به نام یکی از بزرگان خان لنگهان کرد که شهری بود در ریزه امون اصفهان که در آن
 مدتی گذرانیده بود^(۴).

در همین سال قدرت سامانیان از گزند ضربات محمود غزنوی بسر سبکتگین
 ناپودش. در دربار سلطان غزنوی که کانون دانشمندان و شاعران نام آور بود سر اینده
 شاهنامه در مجمعی از همگنان و همدلان واقع شد. فردوسی به همراه ابودلف به غزنین
 رفت و به پادشاه توسط وزیرش خواجه حسن میمنندی معرفی شد و وابسته به دربار گشت.

۱- شاهنامه چاپ فولرس ص ۹ بیت ۱۵۹.

۲- چهارمقاله به تصحیح میرزا محمد خان فردوسی (چاپ ادقاف کتب) لندن ۱۹۱۰
 ص ۳۷ - ۵۱

۳- همان جا ص ۴۸

۴- درباره عدم اصالت این مطلب نگاه کنید. به مقاله استاد مینوی در مجموعه سخنرانیهای
 هفته فردوسی. دانشگاه فردوسی مشهد (م)

شاعر اکنون در محیطی از توطئه و فساد افتاده و عرصه بر او تنگ گشته بود. سلطان که شاهنامه را در ۱۰۱/۳۵۱ ه. ق. فردوسی به نام او کرده بود ترسیده بود جاهل و متعصب. او شمیر بدست بهدنبال رافضیان و شیعیان و معتزله و سنوف دیگر ملحدان می گشت. فردوسی گذشته از گرایش نهانی که به آئین شیعه داشت روح آزادگی و پرهیزگاری دودراز، تمعیش او را رنج می ساخت.

بهر حال خدمت سلطان به چشم فردوسی به کوههای زر هم نمی آرزید. نلد که با باریک بینی دریافته است^(۱) که فردوسی در آنچه از ستایش سلطان سروده هرگز سیاسی از صلهای که به وی رسیده باشد نکرده است. و هنگامی که شاهنامه کامل را به او تقدیم داشت چه پاداشی به او دادند؟ البته داستان اختلاف سلطان و شاعر رنگ افسانه و قصه گرفته است اما علت آن را نمی توان خست سلطان نسبت به شاعری دانست که عمری برای بر آوردن بنای شعری در گذشته میهنش صرف کرده بود و در پایان شاهکارش با غرور و سربلندی می گوید:

میرم از این پس که من زندهام که تخم سخن را پراکندهام
 هر آنکس که دارد هوش و رای و دین یس از مرگ بر من کند آفرین^(۲)
 فردوسی غزنین را با خشم ترک گفت و از شهری به شهری سرگردان شد. چندی در دربار سپهبد شهریار مازندران پناهنده شد و آنجا هجاییه ای سرود اما شهریار به گفته نظامی عروضی تنها نسخه این هجویه پرخطر را خرید و با سوختن تابود ساخت. تنها شش بیت آن همچنان بر جای مانده است:

مرا غمز کردند کان پر سخن به مهر نبی و علی شد کهن
 اگر مهرشان من حکایت کنم چو محمود را صد حمایت کنم
 پرستار زاده نیاید به کار و گر چند باشد پدر شهریار
 از این در سخن چند رانم همی چو دریا کرانه ندانم همی

به یکی نبد شاه را دستگاه و کمره مرا برنشاندی بگاہ
 چو اندر تبارش بزرگی بود ندانست نام بزرگان شنود^(۱)
 اما هجویه‌ای از فردوسی علیه محمود هست مثلث بریکسدیت . هر گاه
 روایت نظامی عروضی راست باشد این قطعه را باید اصیل شمرد . دلیلی که
 بر عدم اصالت این هجویه داریم آنست که چند بیت از آن در شاهنامه هست ولی این
 شش بیت که به گفته نظامی از نابودی نجات یافته‌اند آن نیست . بی گمان هرگز این
 هجویه به نظر سلطان فرسیده است . به زودی شاعر که سال مارا سفریش گرفت در
 عراق منزومه یوسف وزلیخارا سرود^(۲) . سر انجام خسته از سفرهای دراز به طوس باز
 آمد تا پایان عمر را در آنجا بگذراند . بر همگان داستان اندوهگین پشیمانی سلطان
 محمود را که نظامی عروضی از زبان امیر معزی شاعر باز گفته است و شاعر اخیر هم از
 امیر عبدالرزاق نامی از اهل طوس نقل کرده آشکار است . خواجه حسن میسندی
 وزیر که به همراه سلطان به جنگ یکی از سرکشان رفته بود پیتی از شاهنامه را خوانده
 است . سلطان از او پرسید « این بیت کراست که مردی از زهمی زاید ؟ » وزیر گفت
 « بیچاره ابوالقاسم فردوسی راست که بیست و پنج سال رنج برد و چنان کتابی تمام کرد هیچ
 ثمره ندید . » محمود گفت « سره کردی که مرا از آن یاد آوردی که من از آن پشیمان
 شدم . آن آزاد مرد از من محروم ماند . به عزیزین مرا داده تا او را چیزی فرستم . »
 پس سلطان به فردوسی بر حسب روایات مختلف کالا یا پول فرستاد . ولی پادشاه دیر
 رسید به هنگامی که شتران حامل صلۀ سلطان از دروازه رودبار به طوس در آمدند
 جنازه شاعر را در باغی در کنار دروازه رزان که از املاک او بود به خاک سپردند . زیرا
 یک داعض متعصب از به خاک سپردن فردوسی که به رافضی بودن شناخته شده بود در
 گورستان مسلمانان مخالفت کرد . آن مرد خشک و متعصب بعدها از شهر رانده شد
 و صلۀ سلطان به دختر فردوسی عرضه شد و او نپذیرفت و آن مال را صرف مرمت رباط

۱- چهارمقاله به تصحیح میرزا محمدخان قزوینی ص ۵۰

۲- این قول اکنون مردود شناخته شده است . ر.ک. دکتر صفا . تاریخ ادبیات در ایران .

چاهه بر سر راه مرود نیشابور در حدود طوس کردند. در خصوص تاریخ مرگ فردوسی اقوال مختلف است. میان سال ۴۱۱ هجری (برابر با ۱۰۲۵ - ۱۰۲۱ میلادی) ۴۱۶ و (۱۰۲۵ - ۱۰۲۶) تردید هست. آرامگاه فردوسی را نظامی در سال ۵۱۰ هجری (برابر با ۱۱۱۶ - ۱۱۱۷ میلادی) دیده است.

« ۲۵ »

در شاهنامه هم تاریخ هست هم افسانه. مطالب تاریخی آن بیشتر مربوط است به ساسانیان. اساطیر آن که تا نیمی از آغاز شاهنامه را در بر می گیرد از لحاظ دیگری ما را جلب می کند. کتب اوستائی و ادبیات دینی به زبان پهلوی که در دسترس ما است و ما را توانا می سازند که رشد و نشوونمای تاریخ افسانه‌ای ایران را تا هنگامی که در شاهکار فردوسی راه یافت بررسی کنیم.

گاهها که زرتشت سروده است از لحاظ سبک کهن ترین بخش اوستا را تشکیل میدهد. بشت‌ها که سروده‌های ستایش بعضی خدایان پیش از زرتشت هستند از دورانی بسیار پیشتر از زرتشت می‌باشند، البته نسخه‌ای از این سروده‌ها که به ما رسیده است سبغۀ زرتشتی به خود گرفته است. اما اساطیر و افسانه‌هایی که بدان اشاره کردیم پیش از زرتشت هم محبوبیت و رواج داشته است^(۱).

در این اساطیر و افسانه‌ها که سرایندگان ناشناس در پشته‌ها منعکس ساخته‌اند با تریبی زمانی هسته و لب حماسه ایران بیان شده است. شخصیت‌های اساطیری که در ماورای تاریخ بشر قرار دارند از ریشه هند و ایرانی هستند. یعنی آنکه اینها در دوران بسیار کهن یا کان مشترک هند و ایرانیان داستانی رایج و جاری بوده است. یعنی دیگر پس از جدائی این دو مردم از دل و ایمان ایرانیان بر خاسته است.

« ابوالبشر » به چند گونه جلوه گر شده است. یکی مانو و دیگری یمه که در اوستا یمه شده است. این یمه که لقب چشمه یعنی « پیروز گر » داشته است پهلوان دو

(۱) د. ک. کیانیان تألیف کریشن سن.

افسانه متناقض است. آورده‌اند که ییمه به فرمان اهورامزدا در نهان و در زیر زمین پناهگاهی ساخت و در آن با مردمان و جانوران و گیاهان بر گزیدهٔ خویش پنهان شد تا پس از زمستان تباه کننده که روزگاری فرامیرسید جهان را آباد و مسکون کنند. اما بر حسب يك افسانه دیگر که آن نیز اوستایی است ییمه برای هزار سال بر جهان فرمانروا بود و در آن دوران به خواست خدا جهان از بیماری و مرگ خالی بود. اما در پایان گناه ورزید و فیض الهی (خورنه یا فر) در او سه بار ترك گفت و نخست میترا (مهر) و سپس پهلوان ترائونوه^(۱) (فریدون) و آنگاه خراساسپه (کرشپ)^(۲) او را پذیره شدند. بعدها از این ییمه خسته^(۳) (جمشید) که سومین پادشاه از نخستین شاهان است دو شخصیت افسانه‌ای ساختند که شاید ریشهٔ بومی محلی داشتند یکی هوشیانیه^(۴) (هوشنگ) بانسبت پرده‌اته^(۵) ییشدای و تخمه از روپی^(۶) (ملهمورث) که پیش از او قرارداد شده. دوران هزار سالهٔ سلطنت ییمه میان این سه پادشاه بخش شد. سرانجام يك وجود ستر که بسیار سالخورده که بر حسب اساطیر کهن گذشته او به پیش از پیدایش بشر می‌رسد داز بیکر و اعنای او مواد و مصالح آفرینش جهان فراهم شده بود به اعتقاد زرتشتیان دگر کون و اباو البشر گشت و گیه مرئس^(۷) (کیومرث) نام یافت. سرانجام در يك تحول اخیرتر این شخصیت اساطیری انسان شد و بر آغاز تاریخ نشست و نخستین پادشاه شد^(۸).

اعتقاد رایج در میان ایرانیان از يك ماز اساطیری که ریشه هند و ایرانی دارد نخست يك ازدهای سه سر ساخت و سپس شنگری به بیکر انسان که از شانه‌هایش دو مار روئیده بود. نامش ازئی یا ازدهاک (ازداهك، دهاك، ضحاك) بود. او بدست

Kursāspa (Karshap)	(۲)
Haoshyanha	(۴)
Takhma Urupi	(۶)

Thraētaona	(۱)
Yima Khshaēta	(۳)
Paradhata	(۵)
Gaya Murtan	(۷)

(۸) ر. ک

Christensen.

« le premier homme et le premier roi dans l'histoire legendaire des Iraniens »

ترانائونه (فریدون) کشته شد . بر حسب متون دینی پهلوی در پایان جهان نیز این اثری خواهد آمد تا به دست کورسایه که برای یساکر زنده خواهد شد کشته شود . در یشتها نام هشت پادشاه آمده که لقب کوی داشتند . این پادشاهان که نامشان در شاهنامه و در آثار مورخان اسلامی مندرج است عبارتند از کوی کوتاه^(۱) (کیقباد) ، کوی اوسدهن^(۲) (کیکلوس) و کوی سیاورشن^(۳) (سیاوش) ، کوی هوسروه^(۴) (کیخسرو) . آورده اند که فر رسین^(۵) (افراسیاب) پادشاه ستمگر مردم توره - نامی که اصلا بربك شاخه از قوم ایرانی گذاشته شده است - عبت کوشید تا فره پادشاهی را بیابد و خائنانده پهلوان نژاده اغر نرته^(۶) (اغزیرت) و سیاورشن پسر کوی اوسدهن را کشت به دست کوی هو سرود پسر سیاورشن شکست یافت و سپس خدای هومه^(۷) (هوم) او را بجزنجیر کشید . در کتاب کیانیان صفحه ۲۷ پس از آن کوشیده ام نمودار سازم که این روایت های یشتها ریشه های تاریخی دارد و دوران کویها که بر پایه شرقی ایران فرمان رانند نخستین سازمان پادشاهی بود که در سرزمین اشغالی آریائیان برپا گشت . اما خوشبختانه سعی شده است که این آگاهی های اندک یشتها را با افسانه ها بیارایند و این آرایش افسانه های در تاریخ کویان با گذشت زمان روز افزون گشت .

از دیگر پهلوانانی که در یشتها آمده است باید از ویستورور از خاندان نئوتره (که از او بعدها شخصیتی پدید آوردند به نام نوزر) و اوژوه (زو) پسر طهماسب و طوسه (طوس) که در سرزمین کنهه (بخشی از شهر کنگک دز) بر پسر آگاه ویدار دل و سکه (ویه) پیروز شدند نام برده پس مقداری افسانه در باره زردشت و پستیایش و یشتاسب (گشتاسب) پسر او و تاسپه (لهراسب) بیان می شود . يك برادر و یشتاسب به نام زیربویری (زیریر) دشمن ارجتاسپه (ارجاسب) را شکست می دهد . از سپوتوزانه (اسفندیار) پسر و یشتاسب در اوستا جز نام چیزی نیامده است .

دردوران ارشکها Arsacides که شرفیان اشکانیان می خوانند تاریخ اساطیری متحول می شود. باسه نام آمده در اوستا یعنی سیمریمه و طوره و ایریازه افسانه بخش - کردن جهان به سه پاره میان سلم ، طور و ایرج پسران ترائاثونه - فریدون مطرح شده است^(۱) . نام منوشچهره (منوچهر) کین خواه ایرج که به دست برادرش کشته شده بود در اوستا آمده است. از منوشچهره « بازماند مانو » يك بازتاب نهائی از « نخستین انسان » مشاهده می کنیم که آریائیان هند خود را از پشت او میدانند^(۲) . مار کوادرت^(۳) و ولد که^(۴) دانشمندان آلمانی متوجه شده اند که شخصیت ها و حوادث تاریخی دوران اشکانیان را به دوران پیش از زرتشت منتقل ساخته اند . و یستاسیه سفات بلاش اول (۵۱ - ۷۸ م) اشکانی را بلام باعدام گرفته است. کودرزوپرش کیو از شخصیت های تاریخی اشکانی هستند .

کودرز همانا کورتز پادشاه است که پدرش کیو بود. میلاد و فرهاد نیز همان مهرداد و فرانه هستند که نام چندتن از پادشاهان اشکانی بود و می توان دریافت که دیگر پهلوانان مانند گر کین و فریبرز و غیره بر اساس تاریخ دوران بسیار ناشناخته اشکانی پرداخته شده اند .

عات این انتقال زمانی که « شاهنشاهانی » مانند کورتز و مهرداد و فرهاد را نادرجه کدخدایی پایین آورده و زیر دست شاهان ایران ساخته اند آست که در زمان ساسانیان - که این روایات تنظیم شده است - پادشاهان اشکانی را بعدوران کیان منتقل ساخته و با تنزل رتبه ، در آن عصر قسر ادراماند. تاریخ حماسی نخستین دو دمانها در زمان ساسانیان کسترش یافت و مطالبی به آن افزوده گشت . داستان کلاه

(۱) Arthur Christensen, Etudes sur le zoroastrisme de la Perse antique (Copenhagen 1928) P.20 sqq

۲- ر.ک. مقاله نگارنده در

«Festschrift Friedrich Carl Andreas» (Leipzig 1916) , P.63 Sqq

(۳) Zeitschrift des Deutschen Morgenländischen Gesellschaft, tome

آهنگر و کارن (فارن) که نام خاندان فتودالی هستند و در زمان اشکانیان سپس ساسانیان در کارها بسیار مؤثر بودند در اوستا و در روایات دینی زرتشتی کاملاً ناشناخته است. نلد که در شرح شکست نوزد به دست تورانیان همانندی یافته است از واقعه تاریخی شکست پیروز (فیروز) از هیتالیان در ۴۸۴ م.

بدین گونه با پس و پیش کردن وقایع و افسانه‌ها انبوه روایات و تصورات تاریخی ایران دوران ساسانی از نخستین انسان تا زمان زرتشت پرداخته شده است. هخامنشیان که ایران را یک شاهنشاهی بزرگ جهانی ساختند به فراموشی سپرده شدند.

ایرانیان از زمان اسکندر پرداخته کالیستن کاذب و ترجمه آن به پهلوی در زمان ساسانیان تسوری از شرح احوال فاتح یونانی مقدونی و بعضی جزئیات دودمان داریوش آگاهی یافتند. خاطرۀ سلطنت اشکانیان نیز به فراموشی سپرده شد.

از آن تنها استخوان بندی گاهشماری گونه‌ای ماند که با وقایع تاریخی نمی‌خواند و به دوران پیش از تاریخ برده شده بود. از دوران ساسانی مورخان اسناد قابل اعتمادی که در خزانه شاهی بود به دست داشتند. اینان روایات شفاهی محفوظ در خاندانهای بزرگ ایران را با آن اسناد درهم آمیختند.

خلاصه با این شیوه در پایان دوران سلطنت ساسانیان تاریخ ایران به نام خداینامه گان پرداخته شد. اما کارگردآوری تاریخ بدینجا پایان نیافت. مترجمان و نویسندگان اسلامی خداینامه گان گفته‌اند که از کتب پهلوی رایج که به عربی ترجمه شده بود بعضی مطالب نیز به کتاب افزوده‌اند، مثلاً شرح وقایع مربوط به زریب و کارهای بنام اردشیر بابکان و داستان بهرام چوین و داستان مزدک و پاره‌های مختلف ادبیات مربوط به زردکی و افکار بزرگوار را بدان افزودند. شاهنامه فردوسی گنجینه روایات ادبی و اندرزهای پهلوی است که مفقود شده، چنانکه می‌توان چند کتاب از آن ساخت^(۱).

۱ - مثلاً مقاله نگارنده به عنوان

اما آنچه شاید باعث شگفتی شود آنکه افسانه‌های حماسی شاهزادگان سیستانی مانند سام و زال درست‌تر است که در شاهنامه دوران کیانیان سهمی بزرگ دارد گویا تا زمانهای متأخر در وقایعنامه‌های شاهی راه نیافته بوده است. در تاریخ افسانه‌های آنچنانکه در شاهنامه آمده است دو روایت مختلف می‌یابیم که باهم مغایرت دارند. یکی در بزرگداشت گودرز و کیو و دیگران و یاکان افسانه‌های خاندان کازن است و دیگری در ستایش امیران سیستانی و بر کشیدن ایشان بر فراز دیگران. با تحقیقاتی که کرده‌ام این روایت اخیر مبتنی است بر افسانه‌های محلی سیستانی که در کتابی از معودی ایشان با نام «الکیران» (سران‌سکها) یا سیستانیان آمده است. این روایت که با دیگر روایات نویسنده‌گان خدایانامگهای پهلوی یگانگی ندارد در طرح اولیه نبوده و پس از ساسانیان به وقایع‌نامه‌های پهلوی نقل شده است. با حماسه فردوسی مطالب حماسی پایان می‌پذیرد. به‌دیدۀ فردوسی خاطره رایج ایران کهن صورتی است از عظمت و بزرگی که از آن عالیتر ممکن نمی‌شود.

« ۳ »

عظمت فردوسی نخست در نیروی بیان مؤثر این حماسه‌ای که هزار سال تاریخ بشریت را در بر می‌گیرد و در روح پهلوانی‌ای که شاهنامه از آن سرشار است جلوه‌گر می‌شود. در آن يك وجود پهلوانی جلوه‌گر است که در برابر دیدگان ما رو به اوج می‌رود و سپس به حقیقت و مرکز می‌گراید و همواره نکته‌ای دارد که فکر خواننده را به خود جلب می‌کند. این حماسه‌ای است که در آن نسلهای پی‌درپی به گوشش بر می‌خیزند و سپس هریک به فراموشی و تباهی می‌گرایند و اثری است بسیار برجسته و عالی. شاهنامه فردوسی داستان غم‌انگیزی است که وسعت آن از تصور مردمی در می‌گذرد. زیرا اگر زندگی پهلوانان از مرز و حدود عادی درنگردد کارهای آنان چندان جلوه نمی‌کند، آنچه در سر نوشت پهلوانان غم‌انگیز می‌نماید با احساساتی ژرف بیان شده و جلوه‌ای خاص دارد. در ادبیات فارسی قطعه شعری عالی‌تر از شرح راز گونه ناپدید

شدن کیخسرو و پهلوانانش در برف جادوانی کوههای بلند نمی توانم بیابم . با اینهمه در شاهنامه چه با داستانهایی زیباست که در برتری دادن یکی بر دیگری و گزینش آنها دچار تردید می شوم. به راستی که داستان اندوهبار سهراب و سرکه رستم گویند آنها را در میان شاعران سراسر جهان دسراسر دوران سردی و سرافرازی می بخشد .

در شاهنامه نکات ثابت و نامتحرک هست ، گزارشهای مفصل مکالمات و نامه ها و مطالبی از این گونه که به شیوه داستان سرایی آن کردند می رساند در آن مندرج است. اما از سوتی چه غنا و نردت شگرفی از نظر توصیف و چه کونا کونی فراوانی که در شرح حوادثی که در آن بسیار تکرار شده مانند سرزدن خورشید و پیکار و جشنها و سرورها خفته است!

می خوانیم که چگونه نهیینه جوان که خواهان دیدار پهلوان نام آور دوران است به خوابگاه رستم راه می جوید و در می یابیم که با چه کرافت و یارک اندیشی عشق پاک و بی آلابشی را که بر اثر این دیدار برانگیخته می شود شاعر ما بیان میکند . فردوسی خشم عاشقانه و رشک و کینه و همه شهوات و احساسات حاکم بر دلهای بشر را استادانه پرداخته است .

روح شخصیتهایی که پرداخته شده از آن مردم ساده دل روزگار باستان هستند . در نتیجه روانشناسی او ساده است . اما به هر حال در آن روانشناسی مطرح شده است . چون فریدون فرزندان خویش را می آزماید سلم و طور سرشت خود را آشکار می کنند . سلم با خرد خویش از مهلکه جان در میبرد و می گریزد ولی طود با سر در خطر می افتد ، سپس در هنگامی که دو برادر شرح نابودی برادر خود را باز گو می کنند باز هم هر يك صفت بارز خود را حفظ می کنند. سلم که نوطنه گر است طود را بر می انگیزد که جنایت شگفت یعنی برادر کشی را انجام دهد .

از نخستین پادشاهان جهان که هر يك بهر ای به تمدن جهان بخشیده اند چندان توصیف دیوان مؤثر و زردنی به عمل نیامده است . فردوسی ایشان را به همان گونه ای

که در منابع اثر خویش یافته عیناً توصیف کرده است. این توصیف بی روح و از نظر جامعه‌شناسی خالی از لطف است. فردوسی برای توصیف مؤثر از شخصیت‌های درجه دوم اثر خود چندان تلاش نمی‌کند. همچنین بسیاری از بزرگان و سران جامعه و جنگاوران به گونه‌ای یکسان توصیف شده‌اند. اما زال رایزن خردمند و دادا دل شاهان کیانی شخصیتی ممتاز دارد که در ضمن آنکه بسیار مؤثر و عمیق نیست ولی با دیگران متفاوت است. رستم شخصیتی شگرف و فوق‌العاده ممتاز دارد که به او زندگی می‌بخشد. جوانمرد و باری دهنده و دادا دهنده و پر خور و بسیار آشام و سخت در بند نام و تنگ و پر خشم است و کمتر دستخوش بیرحمی و دستگیری می‌شود. رستم چون از ناسازی بزرگان و سران ملک دلزده و نومید می‌شد دست از کار می‌کشید و به گوشه‌ای می‌نشست تا آنکه تکلیفی به او محول می‌شد. آن‌گاه به میدان پای می‌گذاشت. شخصیت سهراب با ظرافت و باریک‌اندیشی خاصی پرداخته شده است. درشتی‌های کودکانه و خشمهای و حسیانه او شخصیتی از او پرداخته است که در میان شخصیت‌های شاهنامه به اصالت و نجابت ممتاز است. در مورد او يك سخن مایهٔ روشنی و صراحت يك خاطرهٔ پیراحساس زیر مهر و پاك می‌شود. عشق بزرگ او انگیزهٔ او در جستجوی پدر نادیده‌اش که مایهٔ تباهی او در میدان کارزار گشت.

اینان به‌طور کلی سرمشق فضیلت نیستند. ابرجها و سپاوشها که از لحاظ روانشناسی مارا به‌خود جلب می‌کنند، کسانی هستند در دراز واقعیت این جهانی. فردوسی در پرداختن شخصیت‌های رازگونه مانند طوس که زهره و بزرگی نگاهداری تاج پدانش را نداشت و همواره راههای نادست زیاده طلبی و رشک را می‌پیمود یا کیکلوس که سرشتی بدداشت و عرصهٔ دلش میدان پیکار نیکی و کشتی‌های اهریمنی بود کامیابی بسیار یافته است.

در واقع فسادت میان کیکلوس و افراسیاب چندان نیست. خوشبختی کیکلوس در آن است که دارای فره ایزدی است و افراسیاب هرگز نمی‌تواند او را مغلوب سازد.

تمدنی که در پایان حماسه فردوسی توصیف شده از آن دوران ساسانی است که در آن خداینامک تألیف شد. توصیفهای اجتماعی نه تنها درباره ساسانیان بلکه در سراسر این حماسه رنگ دوران ساسانی دارد.

در شاهنامه هیچ سبغه محلی و دورنمای تاریخی نیست. شخصیتها پس از دوران اولیه تاریخ جهان ناگهان همه رنگ مردم دوران ساسانی به خود می گیرند. موبدان در دورانهای بسیار پیش از ظهور زرتشت پدیدار می شوند^(۱) و مؤمنان بهسرایش اوستا دهان می گشایند در دورانی که هنوز اوستا پرداخته نشده بود. پادشاهان قدیم پیش از زرتشت و ظایف دینی و پرستش را به شیوه پادشاهان ساسانی در آتشگاهها و به ویژه آتشگاه آذر کسب به جای می آورند، با آنکه ظهور زرتشت و گردیدن ایرانیان بعین او در شاهنامه به تفصیل آمده است باز می بینیم که همان اندیشهها و اعتقادات چه پیش از زرتشت وجه پس از او رایج است.

وضع اجتماعی مربوط است به دوران قئودالیت. دیوانیان بلند پایگاه و سران سپاه شاه بزرگ که از بزرگان ملاکان یا مباشران بزرگ قئودالی هستند، مانند بزرگان و مباشران سیستان که لقب شاه داشتند. این همان نظام اجتماعی است که در زمان اشکانیان رواج گرفت و با بعضی تعدیلات به سود قدرت پادشاه بزرگ در زمان ساسانیان ادامه یافت.

زندگی درباریان و سلسله مراتب کشوری و لشکری و جنگ افزارهای رزمندگان همه از آن دوران ساسانی است. ییکازهای تن بدن که بارها در شاهنامه توصیف شده است از همان گونه ای است که در زمان ساسانیان بسیار رایج بوده است. بسیاری خواهد در دست است که نشان می دهد فردوسی با چه امانت و دقتی روایات با زمانه از دوران ساسانیان را نقل کرده است. در میان اصطلاحات مربوط به مراسم و تشریفات مانند « انوشه بزی » یعنی جاودان بمان که به پادشاه گفته می شد نیز از رسوم آن

۱- اکنون معلوم شده که موبدان و قوم معان پیش از زرتشت هم به امور دینی اشتغال داشتند و تنها اختصاص به موبدان زرتشت نداشتند. م.

زمان تقلید شده است. فردوسی از کلاههای امیران و جامعه بزرگان و ملاکان و پای افزار
 زرین که در آن دوران خاص سران بلندپایه کشور بود سخن داشته است .
 اما اگر در شاهنامه توصیف روابط اجتماعی و دورنمای کلی تمدنی کاملاً مربوط
 به دوران ساسانی است، روح حماسی آن از شاعر و دوران زندگی او ریشه گرفته است.
 در مناسبتی که فردوسی از آنها بهره مند شده است آیین زرتشت رنگی منطقی به خود
 گرفته بود و تعصب خشک آن تعدیل شده و چنان حالتی به خود گرفته بود که به دیده
 مسلمانان آزاداندیش روزگار فردوسی و از جمله خود فردوسی خوش و دوست داشتنی
 می نمود . شاهنامه هم تاریخ است و هم افسانه . افسانه درست است که تاریخ نیست
 اما غالباً رنگ حقیقت و واقعیت دارد . زیرا افسانه ریشه به واقعیت آرزوهای مردم
 برای اوج گرفتن و عروج و ترقی می رساند . در افسانه ملی، ملت دارای نیروی جوانی
 است و با آن در رفع مشکلات و پیروزی بر تائوانیها و بازگرفتن قدرت عمل کامیاب
 می شود .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی